

## خنکای مرهمی بر شعله زخمی<sup>۱</sup>

(گزارش سفر)

اصغر ارشاد سرابی

در تکاپوی تمهیدات سفر

گروه - جناب احمد خان نمایی - در ایستگاه راه آهن مشهد به هم رسیده، دقایقی بعد به عزم پایتخت، سرخوش و شادان پای بر رکاب خنک آهنین پیکر ازدها قش نهادیم، دل را که مرده بود، حیاتی به جان رسید<sup>۵</sup>.

اندر فائده‌های سفر

خساری که به من در خنک اندر سفر هند به چون به حفسر در کف من دسته شب بوی فرخی

از شما پنهان نیست، در این روزگار وانفسا حقوق بگیرانی در قد و قواره بنده که در تمشیت قوت لایموت اهل و عیال و تدارک خرت و پرت زندگی در گل مانده و پیوسته شرمسار کیسه اند<sup>۶</sup>، سفر به خرج صاحب خانه به هر روی لذت بخش و مغتنم است، علی‌الخصوص که سفر هم علمی و هدفدار باشد و هم پاران، موافق و همدل.

۱. از پاران دانشورم آقایان دکتر محمدجواد مهدری و محمد سوهانیان حقیقی که در ویرایش ادبی و بافتاری این گزارش یاری ام دادند، صمیمانه سپاسگزارم.  
۲. جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت / کمال عدل به فریاد دادخواه رسید «حافظ».

۳. «اصغر» به لحاظ نحوی در هر بی اسمی غیر منصرف است.  
۴. توضیح اینکه دو تن از اعضای دیگر گروه به سبب برخی گرفتاری‌ها از رفتن به تهران عذر خواستند و دو تن دیگر، یکی نیم ساعت پیش از ما، با قطاری دیگر به تهران رسیده بود و یکی دیگر از پاران هم که پیشتر به تهران رفته بود، در آن شهر به جمع ما پیوست و شدیم نه تن.

۵. دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید / تا بوی از نسیم می‌اش در مشام رفت «حافظ».

۶. شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام / بار عشق و مفلسی صعب است می‌باید کشید «حافظ».

ساقیا لطف نمودی، قدحت پر می‌باد که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد حافظ

جان به لب شدیم تا پس از چند ماه باید و نباید و کثرت و کفایت با مدیر محترم خدمات پژوهشی - جناب دکتر امیرخان سلمانی رحیمی - بر سر «مهر» و «مدت» سفر به تهران به منظور بازدید علمی از مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی و بنیاد دائرة المعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام) بالاخره ایشان با موافقت مدیر عامل نیکو نهاد بنیاد و گرفتن مصوبه از هیئت مدیره صاحب شوکت با تجریت گره از جبین گشود. پس با احتیاط در مصرف جوئی، بی آنکه ثلمه‌ای به مایملک بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی وارد آید، برنامه دیدار از آن دو مرکز علمی را در قالب بازدید از نمایشگاه بین‌المللی کتاب به مدت پنج روز تنظیم و رأی اعزام اعضای گروه دائرةالمعارف را - بدون بهره‌مندی از حق مأموریت - صادر کرد، «جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت»<sup>۲</sup>.

نمی‌دانم چه شد که این بار نام بنده پاره وقت لاینصرف<sup>۳</sup> و محروم از مزایای رایج بنیاد در شمار اعضای رسمی گروه دائرة المعارف رقم خورد و شکر خدا اشکال تراشی نشد که پاره وقتان، غیررسمی و غیر خودی هستند و محلی از اعراب ندارند.

پس از آنکه اسباب سفر آماده و به قول منطقیون «سبب» موجود و مانع، مفقود گردید<sup>۴</sup>، عصر روز یکشنبه ۱۵/۲/۸۷ ساعت شش و نیم، هفت تن<sup>۵</sup> از پاران غار به سرکردگی مدیر

و اما برای سفر در جنب سختی ها و محنت هایش فزائیدی برشمرده اند، و از جمله در ابیاتی منسوب به حضرت علی (ع) چنین نقل است: <sup>۷</sup>

تَقَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى  
وَسَافَرَ فَعَلَى الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَايِدِ  
تَفَرَّجَ هَمًّا وَ اِكْتَسَابَ مَعِيشَةَ  
و علم و آداب و صحبه ماجد  
وَ اِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ دُلٌّ وَ مِحْنَةٌ  
وَ قَطْعُ الْفَيَافِي وَ اِرْتِكَابُ الشَّدَائِدِ

از منظر بنده، علاوه بر اینها، سفر در این روز و روزگار فزائید دیگری هم دارد. یکی آنکه آدمی لااقل چند روزی از مدار روزمرگی و دور باطل روزهای بی سرانجام تکرار می رهد. دیگر اینکه به مدتی قلیل از شر غرور و بیهانه گیری های عیال - به فرض آنکه نیکخوی و خوبری هم باشد که این معامله کم اتفاق می افتد - خلاصی می یابد. سوم آنکه فرصتی به دست می آورد تا به زمزمه ضمیر خود دل سپارد و تموج روح و لزره های درونی خود را حس کند، لحظاتی از خود بر می خیزد و به این می اندیشد که از زندگی چه می خواهد یا تا کی محکوم است همچون سزیف سنگ بر دوش کشد؟ <sup>۸</sup>

بدین سبب ها می توان گفت سفر به هر بهانه، با هر که، به هر کجا و به هر مدت که باشد دلخواه و مغتنم است، مهم تر آنکه گفته اند: «دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن» <sup>۹</sup>.

#### شب قطار و خماری خواب

چون سر آمد دولت شب های وصل  
بگذرد ایام هجران نیز هم  
حافظ

هفت صدلی از دو کویه (Kupe) دیوار به دیوار از واگن یک قطار سبز به جمع ما اختصاص داشت. بنیاد سنگ تمام گذاشته، بلیت درجه یک برایمان خریدیده بود. علاوه بر هزینه های خورد و خواب، مبلغ یکصد هزار تومان هم بابت خرج های ضروری و بین راهی به مدیر گروه کرامت کرده بود که در اختیار یکی از دوستان قرار گرفت و او با حساب و کتاب به موقع خرج می کرد، البته با نظر جمع.

ما را که چون بزرگان صاحب نام توان سفر با مرغ آتشین بر

گستره افلاک نیست، نشستن در قطار سبز نعمتی بود که می بایست قدرش را خوب می دانستیم. پیش از ورود به واگن قطار هیچ یک از ما نمی دانست در کویه با چه یارانی هم نشین خواهد بود. از بخت بد با مدیر گروه هم کویه شدم. به دو علت از این اتفاق خرسند نبودم، یکی آنکه ایشان به لحاظ سنی بزرگ تر از ما بود و قابل احترام و با همه بی تکلفی اش پرده حجب و حیا مانع از آن بود که هر چه دل تنگم می خواهد، بگویم یا بی آداب و ترتیب به هر کاری اقدام کنم. اما علت بزرگ تری که سبب این ناخرسندی بود آنکه از خدا پنهان نیست، از شما هم پنهان نباشد، حقیر به بالای خُرخر مبتلایم. انحراف بینی و مسدود بودن یکی از حفره های آن تنفسم را مختل می کند. ترس از پریشان کردن خواب یاران و روسیاهی از این آفت بزرگ ترین عذاب بنده در سفرهای جمعی و خوابگاه های اشتراکی بوده است. اعتراضات اهل و عیال مصیبت و داستان دیگری است که جای گفتن آن نیست.

پس از خوردن شام و برگزاری نماز نوبت به حدیث یاران رسید. تجربت و معرفت با طنائی در آمیخت. شیرین زبانی و مطایبات دوستان در کنار بحث های علمی بر گرمی مجلس انس می افزود و درازی راه را کوتاه می کرد. بی شک، وقتی سفره صداقت پهن شود، عریانی که خاصیت راستی و هر گنده شدنی است، ظاهر می گردد، خواه در سفر به اقلیم های این جهانی و خواه در هجرت به سرای جاویدان.

زمان خواب که فرا رسید، چاره ای جز این نداشتم تا وقتی یارانم به خواب سنگین فرو نروند، نخوابم و تا جایی که ممکن است خواب را بر خود زهرمار کنم و آن پند ملا عبدالرحیم مکتب دار خدا پیامرزا را از دوره قرآن آموزی به یاد آورم که هر روز، پیش از چاشت، وامی داشتم آن که با صوتی جلی به ضرباهنگی جمعی بخوانیم: «کم خور، کم گوی، کم خواب».

پیش از خوابیدن هم حجره هایم، قبل از ارتکاب جرم، عیب خود را بر کف دست نهاده، از آنان عذر خواستم. بخت یارم

۷. میرزا حسن نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۲۲ (مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۷).

۸. بنا به روایات اساطیری یونان، سزیف (Sisyphus) که مورد خشم زئوس قرار می گیرد، محکوم است هر روز تخته سنگی را به بالای کوه برساند، اما وقتی آن را به قله می رساند، سنگ به پایین فرو می خفت.

۹. صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن / دور فلک درنگ ندارد شتاب کن «حافظ».

رضوی تأکید کرد. همچنین انتشار خبرنامه‌ای را برای اطلاع رسانی ضرور دانست. وقتی از ایشان دعوت به همکاری شد، به جان پذیرفت.

پس از این نشست، بار و بنه خود را از نگهداری جلوی در ورودی تحویل گرفته، بیرون آمدیم. به سبب گرسنگی و تشنگی در خَم خیابان ابتهاج، در نزدیکی همان مرکز، ناهاری ساده نوش جان کرده، بی درنگ به اقامتگاه - مجموعه ورزشی انقلاب - رهسپار شدیم.

صبح روز سه شنبه نیز در ادامه همان بازدید به ملاقات جناب آقای کاظم موسوی بجنوردی (مدیرعامل و همه کاره آن مرکز) نایل آمدیم. پیش از این دیدار، توفیق زیارت ایشان را نیافته بودم. گمان می‌بردم که آن شمع انجمن نیز، علی‌الرسم، در کسوت اهل عمام است، اما دیدار که میسر شد، تصورم باطل شد، زیرا ایشان مکلاً بود، مردی متشخص، آراسته و مبادی آداب. دفتر کارش نیز مجلل و پرداخته می‌نمود.

وقتی با ایشان به گفتگو نشستیم، مدیر گروه ما، گزارشی از کار دایرة المعارف آستان قدس رضوی ارائه داد و یک نسخه از مجموعه مقالات نهایی شده را تقدیم ایشان کرد. آقای موسوی، ضمن بررسی اجمالی، از نحوه نگارش و کیفیت منابع و استنادها ابراز خرسندی کرد و به تشویق یاران پرداخت. همچنین با اشاره به اختصاصی بودن و تازگی بسیاری از مدخل‌های دایرة المعارف آستان قدس به اهمیت، دشواری، وقت‌گیری و هزینه‌بری کار اشارت کرد.

در مجموع، امکانات دایرة المعارف بزرگ اسلامی، فراوان و گسترده بود. چنین به نظر آمد که آقای موسوی با فراخ‌اندیشی، تدبیر و حسن سلوکی که دارد، در جذب نویسندگان با سلیقه‌های متفاوت موفق بوده است.

بازدید از بنیاد دایرة المعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام)

هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی  
به دل‌پذیری نقش نگار ما نرسد  
حافظ

صبح روز چهارشنبه ۱۸/۲/۸۷ پس از صرف صبحانه به مرکز

۱۰. ریسوگراف نسل پیشرفته دستگاه‌های کپی و تکثیر است.

شد، پیر گروه این بشارت را داد که وقتی به خواب فرو رود حتی اگر قطار واژگون شود، بیدار نخواهد شد. خاطریم لااقل از بابت مدیر گروه آسوده شد، «بر این مژده گر جان فشانم، رواست».

بازدید از مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی

هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست  
نه هر که سر برتراشد قلندری داند  
حافظ

ساعت شش صبح روز یکشنبه ۱۶/۲/۸۷ به تهران رسیدیم و بی فوت و وقت، دو سواری به مبلغ پانزده هزار تومان به کرا گرفته، با بار و بندیل عازم دایرة المعارف بزرگ اسلامی در دارآباد شدیم، بنایی بود رفیع و باحشمت در پنج طبقه بر زمینی وسیع و تقریباً مشرف به بخشی از تهران، اندکی بزرگ‌تر از بنیاد ما.

پس از ورود، بار و بنه خود را به نگهداری سپرده، به راهنمایی مسئول روابط عمومی، نخست از بخش‌های مختلف کتابخانه بازدید کردیم. بخشی از آن به طور موضوعی مرتب شده بود تا پژوهندگان بتوانند سهل‌تر به جستجوی منابع بپردازند. همچنین در گوشه‌ای از کتابخانه کتاب‌های وقفی بزرگان علمی و ادبی به چشم می‌آمد که به نام خودشان در قفسه‌های مجزا آرام گرفته بود. در دو مخزن حفاظت شده، نسخه‌های خطی و اسناد و مدارک و پرونده‌های مقالات نگاشته شده نگهداری می‌شد.

بعد از آن به بخش دیجیتال کتابخانه رفتیم که در زمینه مدخل‌یابی و تسهیل اطلاعات فعالیت می‌کرد. در ادامه بازدید به گزارش خانم ایران‌ناز کاشیان، مدیر محترم بخش پرونده‌های علمی، گوش جان سپردیم. سرانجام به حضور جناب آقای عبدالحسین آذرننگ (مدیر بخش مفاهیم جدید و عناوین ویژه) رسیدیم. مدیر گروه ما درباره شیوه نگارش مقالات دایرة المعارف آستان قدس رضوی سخن گفت. استاد آذرننگ نیز چرخه کار دایرة المعارف بزرگ اسلامی را توضیح داد و ضمن تشویق یاران به ادامه کار پیشنهاد کرد فهرست مدخل‌ها و مقالات نگاشته شده در اینترنت قرار گیرد و مقالات تنظیم یافته نیز در شمارگان محدود به صورت ریسو<sup>۱۰</sup> (Risso) چاپ شود تا صاحب نظران بتوانند به ارزیابی آنها بپردازند. وی بر تعیین یک ویراستار عکس برای تصویرهای دایرة المعارف آستان قدس

تجربه‌های به دست آمده در آن بنیاد سخن گفت و به زمینه‌های مشترک همکاری اشاره کرد. یک نسخه از نمونه مقالات نهایی شدهٔ دائرة المعارف آستان قدس رضوی به وی نیز اهدا شد و از ایشان و همکارانشان تقاضا شد به نقد و بررسی و ویرایش بافتاری و علمی آن مجموعه مقالات پردازند. مدیر گروه ما با ظرافت به حق الزحمه نیز اشارت کرد تا مبادا گمان برند که کاری بی‌مزد و منت را از آنان توقع داریم و ویرایش صلواتی می‌خواهیم. صحبت از همکاری و مرادده نیز به میان آمد که با گشاده‌رویی پذیرفتند.

پس از پایان جلسه نوبت برگزاری نماز رسید و بعد از آن، وقت رفع زحمت و خداحافظی. مهندس طارمی به جد مانع شد و به اصرار به ناهار دعوت کرد. در معیت ایشان به سالن جمع و جور و تمیز غذا خوردی همان بنیاد رفته، ناهار را خوردیم. کرامت جناب مهندس از این هم فراتر رفت و به هر یک از ما آخرین مجلد از چاپ برآمده دانشنامه (جلد ۱) را اهدا کرد.

همچنین به دستور ایشان، رانندهٔ آن بنیاد، ما را به اقامتگاهمان در مجموعه ورزشی انقلاب رسانید و اینها شمتی از رشحات بزرگی آن مرد خوش‌خوی با منش بود و بیش از این «وصف رخ چو ماهش در پرده راست ناید».

#### مهمان سرای نصرت

ذره‌ای خاکم و در کوی توام جای خوش است  
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگهام  
حافظ

جای خورد و خوابمان، مهمانسرای نصرت در مجموعه ورزشی انقلاب، پایین پای نمایشگاه قدیم کتاب برکناره بزرگراه چمران بود؛ باغی مصفاً و پهناور با امکانات مطلوب و میدان‌های گوناگون ورزشی همچون تنیس، گلف، فوتبال و سالن‌های بولینگ<sup>۱۱</sup> (Bowling)، بدن‌سازی، استخرهای متعدد و فروشگاه و کافه تریا.

مهمانسرا با قامتی به نسبت کوتاه در گوشه‌ای از باغ، جایی پاکیزه و راحت بود. اتاق پانزده با هشت تخت در اختیار ما بود.

۱۱. ورزشی که در آن بازی‌کننده، گویی مخصوصی را به طرف نشانه‌های معمولاً چوبی و بطری مانند چیده شده بر روی زمین پرتاب و سعی در سرنگون کردن آنها می‌کند.

دانشنامهٔ جهان اسلام واقع در خیابان فلسطین رفتیم. از پیش، مسئول خونگرم و با محبت روابط عمومی، چشم به راهمان بود. از در که درآمدیم، خوشامد گفت و با گشاده‌رویی و حوصلهٔ تمام ما را به بخش‌های مختلف برد و معرفی کرد. از کتابخانه، بخش مدخل‌یابی و بخش مستندسازی دیدن کردیم. در واقع مقالات در همین بخش اخیر به کمال می‌رسید و از کار در می‌آمد. مسئول گروه مستندسازی، مردی با تجربه و اهل به نام استاد محمود حقیقی بود که بی‌پیرایه و با گرمی تمام به توضیح پهنه و وظایف همکاران خود پرداخت. نیک‌خویی اش سبب گردید از سفرهٔ دانشش لقمه‌های مردانه تر برگیریم.

در گروه ویرایش، خانم سیاره مهین فر که سمت سروراستار را داشت، با علاقه و مهربانی تمام از نحوه کار گروه خود سخن گفت. کار آنها بیشتر به ویرایش‌های فنی و ادبی مقالات اختصاص داشت. چنانچه در بافتار و احیاناً محتوای مقاله‌ای نقد و نظری داشتند، آن را با گروه مربوط در میان گذاشته، با ارسال مقاله، اصلاح آن را خواستار می‌شدند.

چرخه نگارش مقالات، بسیار دقیق و منظم و وظایف هر یک از گروه‌های پانزده گانه مشخص بود. مدیر هر گروه در نحوه نگارش، ساختار علمی و کیفیت منابع مقالات حوزهٔ خود مسئولیت داشت. میزان کار هر گروه در بررسی مقالات در شناسنامه آنها مشخص بود. با تبویب وظایف و محورهای تعیین شده، نمی‌شد همچون رنگ‌رزان شتابکار و بد سلیقه جامه‌ای را رنگ ناگرفته از خمی بر آورد و در خمی دیگر فرو برد. مقالات به سرعت و در عین حال با دقت از بخشی به بخشی دیگر می‌رفت و دست به دست می‌شد و از گردونهٔ کار سرفراز بر می‌آمد.

پس از گردش در گروه‌های مختلف، سرانجام، توفیق دیدار معاون علمی آن بنیاد، جناب حججه الاسلام والمسلمین آقای مهندس طارمی نصیبمان شد. در نشستی با حضور ایشان و مدیران بخش‌های محاسبات و گردش کار، هنر و معماری و معاون گروه قرآن و حدیث در اتاقی بزرگ و نجیب به گفتگو و تبادل نظر پرداختیم. نخست از نحوه مدخل‌گزینی و نگارش مقالات دائرة المعارف آستان قدس رضوی گزارشی ارائه شد. آن‌گاه مدیر بخش محاسبات آن مرکز از روند و چرخه کار دانشنامه گزارشی ارائه داد. سپس آقای مهندس طارمی مشکلات دائرة المعارف نویسی را برشمرد و از راهکارها و

است، اما هنگامی اثرگذار خواهد بود که انگیزه‌ای برای روندی پایدار باشد. اگر بر اثر تبلیغات رسانه‌ها و روزنامه‌ها به طور تصنعی، به مدتی کوتاه، شور حالی برای خرید و خواندن کتاب در مردم پدید آید، بی‌تردید به آسانی فرو می‌نشیند. ۱۳ این قضیه بدان می‌ماند که موشی به ناگاه از کلاس درس دخترانه سر در آورد و به جست و خیز درآمد و از دیدارش هیاهویی به راه افتد و چون به سوراخی فرو خزد، سکون و آرامش بر کلاس مستولی شود و شاگردان آرام و قرار گیرند.

علی‌الظاهر، مطابق آمار منتشر شده، نشر کتاب و شوق مطالعه در میان مردم ما افزایش یافته است. بنا بر اظهارات معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و رئیس نمایشگاه بین‌المللی کتاب در اردیبهشت هشتاد و هفت، ۱۹۶۸ ناشر داخلی و ۷۸۰ ناشر خارجی از ۷۷ کشور در نمایشگاه حضور داشتند و حدود ۱۵۹۰۰۰ عنوان کتاب داخلی و ۱۲۰۰۰۰ عنوان کتاب خارجی عرضه شده است و چهار و نیم میلیون تن از آن دیدن کرده‌اند. ۱۴

اما از آن همه خلاقیت که به نمایشگاه می‌آمدند، جملگی کتابخوان نبودند و بخشی نمایشگاه برایشان حالت فال و تماشا را داشت. اهل کتاب هم کمتر می‌توانستند کتاب‌های مورد علاقه خود را خریداری کنند. متأسفانه، بیشتر این طایفه، در تأمین مایحتاج و سوز و سات زندگی خود در مانده‌اند و مبلغ چندانی برای خرید کتاب در کیسه آنان باقی نمی‌ماند. از تهیدستی، مدام، شمع گونه در حال کاهش‌اند. ما نیز به سبب همین ناتوانی از لایه لای جمعیت به نظاره کتاب‌های دلخواهی ایستادیم که تن بر پیشخوان ناشران پله کرده، به طنازی دل می‌ربودند و به قیمت داغ بر جگر می‌نهادند. اگر مقدرور می‌شد، وجهی در کابین چند کتاب کرده، آرزوی کامیابی از آن خیل دیگر را در دل شکسته، به اجبار، روی از آنان می‌گردانیدیم.

در میان سوداگران کتاب و کتاب‌بازان که از منظر سودآوری به این متاع نظر دارند، حساب دانشجویان و دانش‌آموزان

۱۲. ز راه می‌کده باران عنان بگردانید / چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد.

۱۳. رک: جلال‌الدین کزازی، «تلاش برای افزایش بازدهی»، کتاب هفته، شماره ۱۰۸، شنبه ۳ آذر ۱۳۸۶، ص ۱۸.

۱۴. رک: محسن پرویز، «پایان خوش جشن کتاب»، کتاب هفته، شماره ۱۳۱، ۱ شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۷.

شام و صبحانه را در جمعی گسترده‌تر با همکاری که مسئولیت‌های دیگری از قبیل خرید کتاب از نمایشگاه و فروش کتاب در غرفه آستان قدس رضوی را برعهده داشتند، مختصر و بی‌پیرایه می‌خوردیم. در باریکه میان تخت‌های اتاق شانزده چند روزنامه به نیت سفره پهن می‌شد. نان بربری، پنیر تبریز، کره و مربا جیره صبحانه بود. در وقت شام، سفره به خیابار، گوجه فرنگی، پنیر و گاه سوسیس زینت می‌یافت. جای دیشلمه داغ، فراوان‌تر از همه چیز مجلس‌آرای هر صبح و شام بود.

هوای پاک و عرصه سرسبز و زیبای باغ از هر صاحب ذوقی دل می‌ربود. هر چند برای ما بهره‌مندی از میدان‌های ورزشی، هم به سبب کیسه بیماری و هم به علت عدم آشنایی میسر نبود، اما این دو معذور مانع از پیاده روی و نرمش‌های سحرگامی و نیمه شبان نمی‌گردید.

شبی با دو تن از یاران شفیق به سرمان زد که به سالن بولینگ برویم و رفتیم. از دیدار آن بازی به هوس آمدیم. قرار شد با اشتراک در وجه به اتفاق بازی کنیم. برای یک ساعت بازی می‌بایست مبلغ هجده هزار تومان پرداخت کنیم. هر چه چرتکه انداختیم، میان حقوق ماهیانه بنیاد پژوهش‌های اسلامی و بازی یک ساعته بولینگ تناسبی نیافتیم. آن نشاط و بسط، منقّص و قبض شد و از تصمیم خود صرف نظر کردیم، «ز راه می‌کده یاران، عنان بگردانید» ۱۲.

#### بازدید از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

لبت شکر به مستان داد و چشمت می به میخوران  
منم کز غایت حرمیان نه با آنم نه با اینم  
حافظ

دوبار، یکی عصر روز سه‌شنبه و یکی صبح روز پنجشنبه ۸۷/۲/۲۹ از بیست و یکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در مصلاهی بزرگ امام خمینی (ره) بازدید کردیم. به راستی که کتاب رکن فرهنگ و فرهنگ بنیاد همه کارهاست و اگر فرهنگ نباشد، کتابی هم در کار نخواهد بود. بی‌شک صرف خرید و خواندن آثار عامه‌پسند، باعث ارتقای سطح علمی نمی‌شود. بین آثار جدی، فاخر و علمی با نوشته‌های بازاری و کم‌مایه باید تفاوت گذاشت.

برگزاری نمایشگاه کتاب در مرز و حد خود، البته که مغتنم

پیش‌دانشگاهی و دل‌خستگان کنکور جداست. آنان به اجبار به هر قیمتی می‌باید منابعی را خریداری کنند.

کتاب‌های بزرگ شده بسیاری در رشته‌های گوناگون دیده می‌شد که فاقد معیارهای علمی و بیشتر مطابق سلیقه‌های حاکم بر جامعه بود و محتوای آنها نه تنها سبب رشد فکری و تنویر افکار نمی‌شد، بلکه باعث رواج خرافات و گمراهی مردم نیز بود. البته آثار نابی هم حاوی اندیشه‌ها و تئوری‌های فلسفی، زبان‌شناسی، ادبی، تاریخی و غیره در میان آنها یافت می‌شد. در عرصه ناشران خدمتگزار به فرهنگ و دانش که با تعهد در قبال جامعه سعی کرده بودند با چاپ آثاری علمی و نو در برابر فروبستگی‌های فکری در پی سوی هوای تازه بکشایند، تاجرانی سودجو هم به چشم می‌آمدند که کتاب و علم را صرفاً دستاویز و بهانه‌ای برای رسیدن به سود تلقی می‌کردند. به قول دل‌سوخته‌ای «این افراد نه تنها کاروان فرهنگ را به جلو هدایت نمی‌کنند، بلکه باعث عقب ماندگی و از بین رفتن توسعه فرهنگی نیز می‌شوند»<sup>۱۵</sup>.

به طور کلی، هنوز نشر در کشور ما به صورت حرفه‌ای و تخصصی در نیامده است. باید از ناشرانی حمایت شود که کار آنان واقعاً نشر و خدمت به فرهنگ کشور است. کسانی هستند که به کاری دیگر مشغول اند و عنوان ناشر را با خود پدک می‌کشند. افزایش این نوع ناشران نمی‌تواند دلیلی برگسترش نشر باشد.

از نظر ناشران شرکت‌کننده در نمایشگاه، اطلاع‌رسانی، برنامه‌های جنبی و چگونگی محل‌گرفته اهمیت فراوانی در عرضه کتاب دارد. ظاهراً برخی از آنان، علاوه بر گله‌مندی از نحوه واگذاری‌گرفته‌ها در برگزاری برنامه‌های جنبی و نشست‌های اجتماعی اختیارات بیشتری را خواستار بوده‌اند. از منظر آنان، نمایشگاه فقط جایی برای فروش کتاب نیست، بلکه باید محل تلاقی افکار و اندیشه میان پدیدآورنده، ناشر و مخاطب باشد.<sup>۱۶</sup>

فضای داخل شبستان عمومی نسبت به انبوه بازدیدکنندگان کوچک می‌نمود. شرکت آن همه ناشر با‌گرفته‌های درهم‌تنیده از یک سو و سیل جمعیت از دیگر سو مانع از آن بود که خواستگاران کتاب به دلدادگان خود نزدیک شوند تا چه رسد که آنها را لمس کنند. وقتی مکانی برای هدفی خاص ساخته شود و از آن به طرز دیگری استفاده کنند، در واقع وضع شی‌ء غیر ما

وضع له است. مصلی با همه بزرگی و تسهیلاتش در کسوت نمایشگاه به دل نمی‌نشست، هر چند تسهیلاتی چون مترو، اتوبوس، پارکینگ عمومی، نزدیکی به مرکز شهر از جمله امتیازاتش بود.

گویا آقای حداد عادل سال پیش در پاسخ برخی انتقادات نسبت به محل برگزاری نمایشگاه گفته بود که «هر کفش نویی روزهای اول پارامی‌زند» و امسال به طنز اشاره کرده است که «این کفش در این پا جا افتاده است»<sup>۱۷</sup>.

در بازدید مقام معظم رهبری از نمایشگاه در صبح روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت، غرفه دار «نشر کتاب پنجره» به آقا عرض کرده بود: «می‌شود یک چیزی بگویم» و در پاسخ لبخند آقا می‌گوید: «کمک کنید مسئولان ظرفیت پذیرش انتقاد را پیدا کنند؛ وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، هر حکومتی که تحمل پذیرش انتقاد را نداشته محکوم به شکست بوده است». آقا پاسخ می‌دهند: «حق با شماست، برای ما دعا کنید خدا توفیق بدهد هم طاقت انتقاد پیدا کنیم، هم انتقادها را درست بفهمیم؛ این چیزها یک مقداری هم به دعای شما وابسته است».<sup>۱۸</sup>

در شبستان ناشران عمومی، غرفه آستان قدس رضوی، وسیع و ورود به داخل آن امکان پذیر بود. نماسازی و تزئین آن با فلکسی‌هایی<sup>۱۹</sup> به نقش کاشی‌آبی‌رنگ به شیوه سنتی حالتی روحانی را به ذهن متبادر می‌کرد. ابتکار در شیوه‌گرفته‌بندی، گستردگی و تنوع موضوع کتاب‌ها در علوم و رشته‌های گوناگون، آگاهی دقیق فروشندگان از محتوای کتاب‌ها و راهنمایی خریداران سبب گردید تا در میان ناشران داخلی، هم به لحاظ گرفته‌آرایی و اطلاع‌رسانی و هم به سبب کیفیت و تنوع آثار مقام اول را کسب کند.

درباره عدم راهیابی برخی آثار به نمایشگاه و انتقاد از ممیزی پیش از انتشار پاره‌ای از آنها دم فرو می‌بندم و به این سخن رئیس پیشین مجلس شورای اسلامی جناب حداد عادل اکتفا می‌کنم که

۱۵. رک: بنفشه محمودی، «پیشنهادهای ناشران درباره نمایشگاه بیست و یکم»، کتاب هفته، شماره ۱۱، ۱ شنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۶، ص ۸.

۱۶. رک: همان، ص ۸.

۱۷. رک: محسن پرویز، همان، ص ۶.

۱۸. «نمایشگاه کتاب، میزبان رهبر فرزانه انقلاب»، کتاب هفته، شماره ۱۳۱، ۱ شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۲.

۱۹. گونه‌ای نواز ورقه‌های پلاستیکی و ماتمی است که برای چاپ نوشته و تصویر از رایانه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اما چنان که بعضی پنداشته اند، همه تهران پر از دود و دم و ازدحام و شلوغی نیست. هر چند برخی شاعران و نویسندگان گذشته و حال از زندگی در تهران ناخشنود بوده اند، چنان که نیما شهر را به طور کلی منبع بدبختی دانسته و زندگانی در میان قبایح و رذایل شهری ها برایش خیلی ناگوار بوده است و زهر را بهتر از شربتی دانسته که در محبس سیاه این شهر به او بدهند.<sup>۲۲</sup>

وقتی در گشت و گذار خود به بالای شهر می رفتیم، همه چیز تفاوت می یافت. هوا، پاک و خنک، درختان، سرسبز و محلات، پاکیزه و زیبا بود. بناهای تازه ساز مجلل یا خانه های کهن سال و با جلال در میان دره ها یا بر فراز تپه ها به طنز دل می ریوند.

در گذر از میدان تجریش به دارآباد، دمکی به مشاهده کاخ نیاوران گذشت. اگر از عرصه آن چشم می پوشیدیم، بناهای با شکوه تر، پهلوی به پهلوی، استوار و افراشته، ایستاده بودند. گویی رو سیاهی تنها برای آن کاخ مانده بود. همه مه تاریخ شاهان و کُر و فرآنان در کدوی سرم طنین انداخت. اندرون ملامتگرم سر به غوغا برداشت و به اسون و ریشخند به تأمل و عبرتم واداشت. راستی، آن همه تاجوران و صاحبان قدرت و حشمت چگونه گذاشتند و رفتند، اما شوخ چشمان روزگار ما از سرنوشت آنان و بی وفایی روزگار پند نمی گیرند. در دم این سخن امیرالمؤمنین، علی (ع) خطاب به اهل قبور بر ذهنم گذشت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، أَمْوَالُكُمْ قُتِمَتْ وَ دِيَارُكُمْ سَكُنَتْ وَ نَسَائِكُمْ نُكِحَتْ، هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟ سَلَامٌ بِرَشْمَا بَادِیْ اَهْلِ گُورِهَا، مَالِ هَايْتَانِ بَا زِ بَخْشِيدِنْدِ وَ سِرَاهَايْتَانِ دَرِ اَوْ نَشْسْتِنْدِ وَ زَنَاتَانِ شُوهرَانِ بَا زِ كَرْدِنْدِ. اَيْنِ خَبْرِ اَنْ اَسْتِ كِهْ بِهْ نَزْدِيكِ مَاسْتِ، خَبْرِ اَنْجِهْ بِهْ نَزْدِيكِ شِمَاسْتِ، چِيَسْتِ.»<sup>۲۳</sup>

۲۰. رک: بنفشه محمودی، همان، ص ۶.

۲۱. دکتر نفی زادگان در نشست کمیته سلامت کلان شهرها گفته است: ۲۰٪ جمعیت شهری پایتخت دچار مشکلات روانی هستند که البته با بیمار روانی متفاوت است (رک: روزنامه قدس، سال بیست و یکم، شماره ۵۸۵۷، شنبه ۸ خرداد ۱۳۸۷، ص ۶).

۲۲. رک: نیما پوشیچ، نامه های پوشیچ، به کوشش شراگیم پوشیچ، ص ۲۱-۲۷ و ۸۷ (نگاه، تهران، ۱۳۷۶)، به نقل از حسین جمغری، «چهره نیما از پس نامه هایش»، آموزش زبان و ادب فارسی، دوره بیست و یکم، شماره ۳، بهار ۱۳۸۷، ص ۹.

۲۳. شیخ ابوالفتح رازی، «رُوضُ الْجَنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»

گفته است: «در میان این همه کتابی که در سال منتشر می شوند، ممکن است چاپ چند ده کتاب هم متوقف شوند، اما اگر هر کدام از این کتاب ها را به ما هم نشان بدهند، تصدیق می کنیم که نباید منتشر شوند. تنها چاپ کتاب هایی متوقف می شود که یا از نظر اخلاقی مشکل داشته باشند یا اختلافات قومی و مذهبی را دامن بزنند یا عرفان های کاذب را ترویج کند، و گرنه بحث های سیاسی و انتقادی را روزنامه ها به گونه ای برعهده دارند که فرصت به کتاب ها نمی رسد»<sup>۲۰</sup>.

### گشت و گذار در شهر

شرح این قصه مگر شمع بر آرد به زبان  
ور نه پروانه ندارد به سخن پروایی  
حافظ

از بازدیدهای علمی که فارغ می شدیم، تازه تنگ غروب فرا می رسید. بنابراین فرصتی برای گردش در شهر باقی می ماند. صبحگاهان نیز پیش از آنکه رایات خسرو اقلیم بالا از افق مشرق پیدا شود و تن شهر را گرم کند، چنین مجالی، پیش از شروع بازدید، در اختیارمان بود.

گمان می کنم هر شهرستانی از سنخ بنده که به تهران می رسد، کنجکاو می شود تا آن شهر را که چهارراه سلیقه های گوناگون ایران است تا حدودی بشناسد، جایی که هر کس با هر جور فکر و سلیقه ای تقریباً راه خود را می رود، نگاه ها در تلاقی از هم بیگانه اند و روان ها، آشفته و مضطرب<sup>۲۱</sup>. از قاعده و قانون های حاکم بر دیگر بلاد در این شهر خبری نیست. نبض شهر بر پول و سرمایه می زند و خون پول در رگ هایش جاری است.

به نظر رسید که «جنوب» و «شمال» در تهران مثل شهر ما هنوز معنا دار است. دیدار آن همه آپارتمان های محقر و سرهم بندی شده در جنوب شهر و آدمک هایی که مثل چغندر روی هم سوارند و آن همه بی قواگی و بی ترتیبی آزار دهنده بود. صبح اول وقت یا تنگ غروب که مردم به سر کار می رفتند یا خسته از کار باز می گشتند، انبوس ها و احياناً مترو آدم ها را می بلعید یا بیرون می انداخت. دغدغه کار هر کس را به راهی می برد. چشم های نامهربان و هجوم آورده بر یکدیگر سبقت می گرفتند. راستی حاصل این همه کار و نامهربانی نصیب چه کسانی می شود، خدا می داند.

از پیچ و خم کمرچه باغ ها گذشتیم. یاس های زرد و سپید، تن بر دیوار دولت سرای صاحبان دینار و درم رها کرده، در خواب بودند. بوی خرمی و نشاط سرسراها و پنجره هایشان را پر کرده بود.

به میدان درکه رسیدیم. قهوه خانه های بزرگ و غذاخوری ها پهلو به پهلو بر بستر روخانه با چای، قلیان، دیزی، کباب، شیشلیک و هزار زهرمار دیگر از خوردنی گرفته تا کشیدنی و بردنی از انواع حلال و حرامش آماده پذیرایی بودند. شب داشت دو نیمه می شد و با آمدن بوی کباب از بلعیدن التیام می یافت. از کوچه های تنگ و تاریک گذشته و بر یال تپه ها بالا رفتیم. سینه سپید کوه و شیارهای تاریک دره ها هویدا شد. هنوز پای رفتن داشتیم، اما شکوه و صولت کوه دل رفتن را از ما گرفت. صدای اذان که در فضای کوچه ها طنین انداخت، سراجچه دل را از بوی خدا پرکرد. بر سینه شیب درکه گنبد نیلگون امامزاده ای به دید آمد. جای تردید نبود، در آن مکان مقدس می شد دمکی به عالم بالا متصل گردید.

وقتی از راه رفته باز می گشتیم، فرّه صبح اندک اندک بر بام خانه ها نقره می پاشید، اما هنوز مهمانسرای نصرت بر پهلو افتاده و در خواب به سر می برد و من به زمزمه این بند شعر از بودن و سرودن آن بزرگ مرد فرزانه را خواندم: ۲۵

صبح آمده ست، برخیز

وین خواب و خستگی را در شط شب رها کن ...

خواب دریچه ها را با نعره سنگ بشکن

بار دگر به شادی

دروازه های شب را رو بر سپیده و اکن ...

یارب کجاست محرم رازی که یک زمان  
دل شرح آن دهد که چه دید و چه ها شنید  
حافظ

فشردگی ایام سفر و شوق بهره مندی از جویبار لحظه ها موجب گردید که گشت و گذار شبانه را هم مغنم شماریم. پایین پای مجموعه ورزشی انقلاب از سمت در جنوبی، پارک ملت قرار داشت و بر شانه چپ آن پس از عبور از بزرگراه ستول و گذر از بزرگراه چمران، زندان اوین، خود می نمود. روستای اوین که در پشت زندان قرار گرفته، اکنون جزو بیلاقات تهران است و حالت روستایی گذشته خود را از دست داده است. متصل به آن «درکه» قرار دارد.

نسیم نیمه شبان، آسمان مخمل گون پرستاره، صدای آب و بوی سبزه، خواب را در چشم می شکست و هوای پرسه زدن به دل راه می یافت. اما گشت و گذار، بی رفیق موافق و یار شفیق خالی از لطف بود. در اوان جوانی، مرام علاقه محمد فزونی را در انتخاب دوست، خواننده و پسندیده بودم. او به اهل دوستی بیش از هر چیز تعلق خاطر نشان می داد و عقیده داشت: آدمی بدون دوست نمی تواند زندگی کند و برای چاره جویی مشکلات و سپردن اسرار خاطر به یارانی محتاج است و باید که پس از آزمایش دقیق، یکی، دو، سه تن را به دوستی برگزیند و از ایشان هیچ سر و مکنونی را مخفی نکند.<sup>۲۴</sup>

از بخت نیک در این سفر ملازم دوستی فرزانه از همین سلک بودم. علاوه بر دیگر همدلی ها در پرهیز از خواب و شبگردی نیز توافق داشتیم. از این روی، شبی پس از برگزاری نماز و صرف شام، آهسته و آرام، دامن فراهم چیده، پای از مهمانسرای نصرت بیرون نهادیم. از عرض دو بزرگراه ستول و چمران گذشته، شانه راست زندان اوین را دور زدیم و راه درکه را در پیش گرفتیم.

نمای نیمرخ زندان اوین و برج و باروی آن بر بلندی تپه ها در سایه روشن مهتاب، هیبتی داشت که ترس آغشته به غم را به گنج دل می راند. واژه زندان و زندانی به هر علت و با هر بهانه و دلیلی پیوسته برایم منفور و ناخواستنی بوده است. دریغاً که شهری آرمانی و زمینی پر از مهربانی می خواستیم و نتوانستیم.

> تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ج ۲، ص ۱۱۳ (بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱). عبارت در متن نهج البلاغه به این صورت آمده است: یا اهل الوحشة، انتم لنا فرط سابق و نحن لکم تبع لاحق. اما الذور فقد سکنت و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم (رک. نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، ص ۳۸۳-۳۸۴. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶).

۲۴. رک: عباس اقبال، اطلاعات ماهانه، ص ۵۱ (۱۳۲۸)، به نقل از هوشنگ اتحادیه، «محمد فزونی از دیدگاه دیگران»، هستی، سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۳۹.

۲۵. محمدرضا شفیعی کدکنی، در کوچه باغ های نیشابور، ص ۲۲-۲۵ (انتشارات رز، تهران، ۱۳۵۰).